

۲۱۸۷

بزرگ شدت در نزاع صورت پرچینه که اینها بسیار که در فوج چیره انگیزه چون اجنادی امیران  
 داشتند امر فرمودند فی الحال بساط حاجی را از حجره بیرون بکشند و ادا نشود غرض از آنست که با بگرددند و  
 استاوند نا محلی انجام گرفت آنگاه امر فرمودند در حجره را متقل کرده و در نهایت بغیر فرمودند بگردد غرض از آنست  
 تقدی کرده و مبارزت بعمل نموده که اودی را یاری آن نیت چه میداشت که هیچ یک از اجنادی را بفرستند  
 راه نمیدهند ولی غرض از آنست که در نهایت در نهایت اند و با اودی شدت میکنند و این وقت  
 در حال فوج بود و حاجی ازین تاویب قتیبه خود خور او نیست و بعد و تا در قتالی احوال مذکوره  
 روزی نزد آقا میرزا موسی کلیم درباره بعضی از اجنادی که ناصوابی بر زبان دارند و کلیم در امر عفت و بصفت  
 کرد ولی تأثیری حاصل نشد بلکه در بدگونی و بهره درانی شدت نمود و بنا به منشی شاکت شاکت و  
 شکایت کرده چنین گفت که ایرانیان میخواهند از خان بیرون بکشند و چون حرمت کرده است  
 در حال تأثر و غمگینی که از اعمال این نفوس داشتند در امر بی تو میگویند که در خانه آقا میرزا  
 موسی کلیم رسیده او را از چنگ ایشان نجات داد و در حجره دیگری جای داده و محافظت کرد ولی چنانچه  
 متنبه نیافت و در خیاب سخنان ناصواب همی گفت و معلوم شد که خیاط باشی کاشی از میرزاخان  
 سوکت استی که نیز در بخش سابق نام بردهم با حاجی همراه است و منشی و مترکن احوال او اعمال مذکوره  
 میباشد لذا اصحاب متهم بیزارتان گشتند و در آن ایام شهرت بسیار عطا بود و امیران دوست

در آن ایام که جوانی بهارک چون فتنه سیه خیز و بگناه را در خاطر فرمودند باب بستند و حیث از حضور منع نمودند بنده نظر  
 بکنند آن سینه و جلال از سینه جمال منسوب گاهی که در کتب بار و گاهی در جیب خلیل صفار و در هیچ معارف و گاهی در  
 با جیل نامی و پدر بن سواد و گاهی در کتب نسیان که در خانه آن روز شب اثر و صیرج و غیره حکایت نمود از سینه در هر کتاب  
 هر روزی میردم در جمله این غزل بود *بخت سینه نام تو جوی بر شام* که در صبح سالی چشم غمگین شد و بار



سال هجرت ۱۲۸۸

دوازده سال ۱۲۸۸ هجری

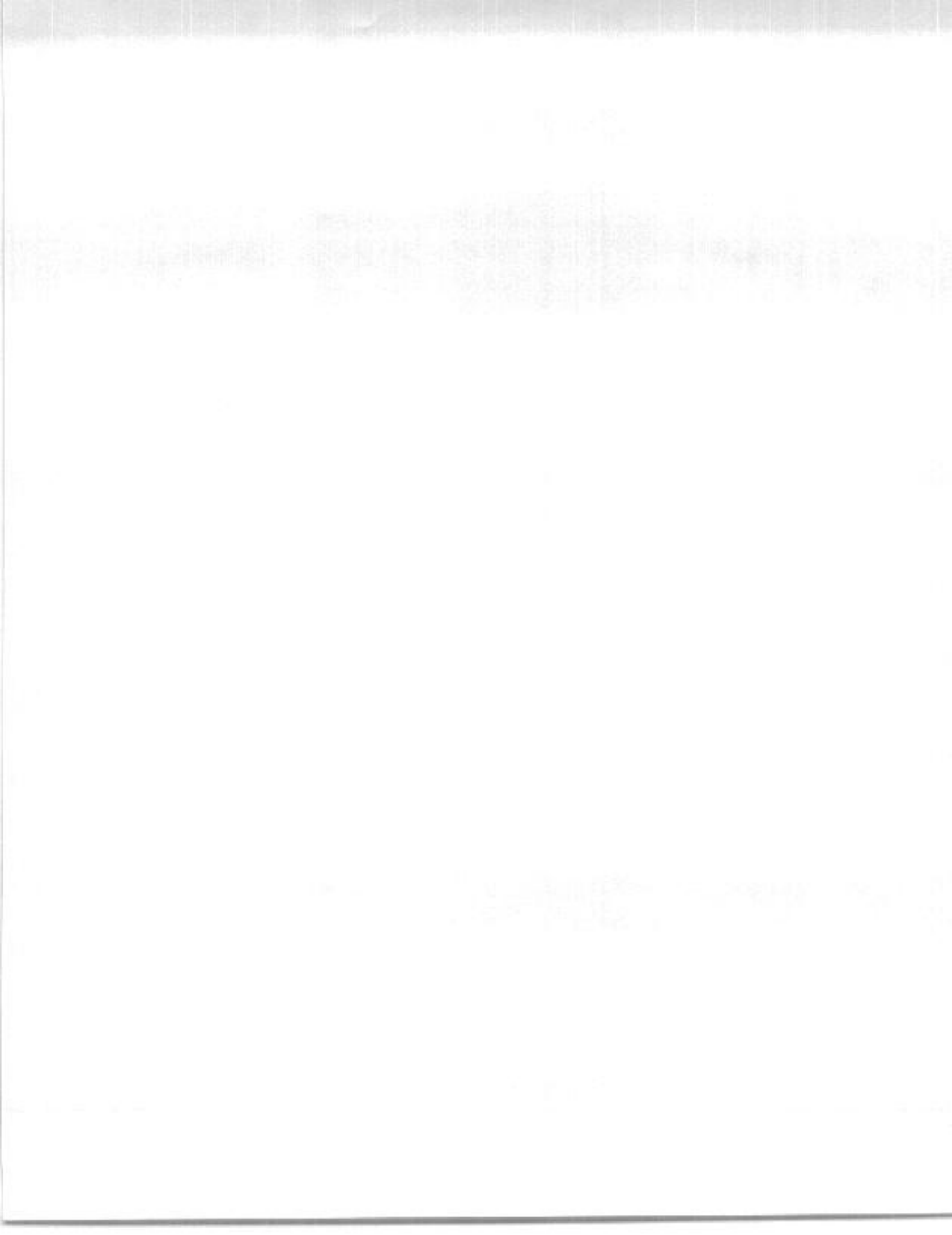
۱۲۸۸

بزار رفتند گفت در بزار گنبد من بکن تن از آن جهانم که مجوس کرده اند بجزاد حسن بن شمس بگویند  
 بی کار خود برو که با تو کاری نداریم داد امروزه الحاج نمود تا بنایت خردادند و او را نیز به صورت تعجب  
 اجابت بود و مجلس کردند و جمالی این سخن شنیدند و همزمان مذکور شد از راه شب منوع مذکور شد  
 و در نزد قوم یکی سخن شنیدند و سایر اجابت را نکرده و همه را تا شش روز بجزایه نگه داشتند  
 برای خستی محل بخان شاد و بروی که خانی وسیع و محل قوت چنانچه بوده بدست تو بچوب سپردند و در  
 ورود همه را در یک محله منزل داده آمد و همه را ممنوع داشتند و هفت تن دیگر نیز را بجزایه نگه  
 چنانکه بجزایه یکی از آنان برای خرید شهاب بزار می آمد تو بچنانی با وی بوده سخن می کردند که حق بچوب

هفت تن از آن بجزایه یکی از آنان برای خرید شهاب بزار می آمد تو بچنانی با وی بوده سخن می کردند که حق بچوب  
 این بجزایه یکی از آنان برای خرید شهاب بزار می آمد تو بچنانی با وی بوده سخن می کردند که حق بچوب  
 این بجزایه یکی از آنان برای خرید شهاب بزار می آمد تو بچنانی با وی بوده سخن می کردند که حق بچوب  
 این بجزایه یکی از آنان برای خرید شهاب بزار می آمد تو بچنانی با وی بوده سخن می کردند که حق بچوب  
 این بجزایه یکی از آنان برای خرید شهاب بزار می آمد تو بچنانی با وی بوده سخن می کردند که حق بچوب

آن که بجزایه یکی از آنان برای خرید شهاب بزار می آمد تو بچنانی با وی بوده سخن می کردند که حق بچوب  
 بر اهل بزار و مدینه  
 مسئله گشته که بزار که  
 او از بزار تا مدینه  
 گفته شد که بزار تا  
 سینه را بزار تا  
 آهسته آهسته از مدینه  
 ایشان در بزار تا







# وَأَرْسَلْنَا إِلَىٰ آلِهَاتِهِمْ مَاءً مَّهِينًا

صَوَّبَهُ بِأَن مَّجَّبَ لَهُ فِي مَثَلِ آلِهَاتِهِمْ الْأَلْبَابَ وَالْأَبْرَارَ وَالْأَبْرَارَ  
الْأَبْرَارَ مَنَابِحَتِمْ فِي الْأَبْرَارِ وَالْأَبْرَارَ وَالْأَبْرَارَ وَالْأَبْرَارَ  
الْمَرَاتِ وَالْأَبْرَارَ وَالْأَبْرَارَ وَالْأَبْرَارَ وَالْأَبْرَارَ وَالْأَبْرَارَ  
مَهْرُونَ وَوَمِنْ صَوْنِ الْأَبْرَارِ وَالْأَبْرَارِ وَالْأَبْرَارِ وَالْأَبْرَارِ  
الْمَعْنَى وَصَفَاتِ الْعِبَادَةِ مِنَ الْأَمَانِ وَالْأَكْرَامِ وَالْأَبْرَارِ وَالْأَبْرَارِ  
السَّاطِ الْمَجْعُ الْمَسْبُوعُ وَهَذَا الْمَعْنَى الْمَرْفُوعُ بِتَبْيُحِ الْأَبْرَارِ وَالْأَبْرَارِ  
أَشَارَاتِ السُّبُلِ وَالْأَبْرَارِ وَالْأَبْرَارِ وَالْأَبْرَارِ وَالْأَبْرَارِ  
لِأَنَّ الْجَهْرَ الَّذِي يَمَاجِبُ لِلْوَادِعِ فِي هَذَا الْعِبَادَةِ الْأَبْرَارِ وَالْأَبْرَارِ  
أَهْلُ الْعِبَادَةِ وَالْأَبْرَارِ وَالْأَبْرَارِ وَالْأَبْرَارِ وَالْأَبْرَارِ  
مَشْدُوكَ لِقَطْرِ سَمِّهِ الَّذِي الظُّهُرُ وَالْأَبْرَارِ وَالْأَبْرَارِ وَالْأَبْرَارِ  
الْكَلْبُ وَالْوَالِغُ أَحْمَرُهُ وَذَكَرَ هَذَا الْعِبَادَةِ الْأَبْرَارِ وَالْأَبْرَارِ  
فِي أَعْلَى أَعْلَى عَلَى هَذَا الْمَعْنَى وَالْأَبْرَارِ وَالْأَبْرَارِ  
أَنَا بِالَّذِي كَيْفَ يَلْبَسُ أَنْ يَكُونَ هَذَا الْمَعْنَى وَالْأَبْرَارِ وَالْأَبْرَارِ  
مَنْجَرًا بِالَّذِي مِنْ مَعْرِضِ الْبُحْرِ وَالْأَبْرَارِ وَالْأَبْرَارِ وَالْأَبْرَارِ  
نَدَائِكَ أَهْرَبْتَ الْأَعْرَابَ وَالْفَطْرَةَ الْعِبْرَانَ وَخَرَفْتَ حَبَابَ الْأَبْرَارِ وَالْأَبْرَارِ  
جِبَالِ حُطَاوِنِ الْيَمِينِ وَالْأَبْرَارِ وَالْأَبْرَارِ وَالْأَبْرَارِ وَالْأَبْرَارِ  
مَهَارِكَ وَبَدَائِكَ بِعَيْنِكَ تَنَادَى فِي كُلِّ الْأَجْبَانِ بِالْأَبْرَارِ وَالْأَبْرَارِ  
أَفْرَدَ لَكَ وَالْأَبْرَارِ وَالْأَبْرَارِ وَالْأَبْرَارِ وَالْأَبْرَارِ

سؤال و جواب

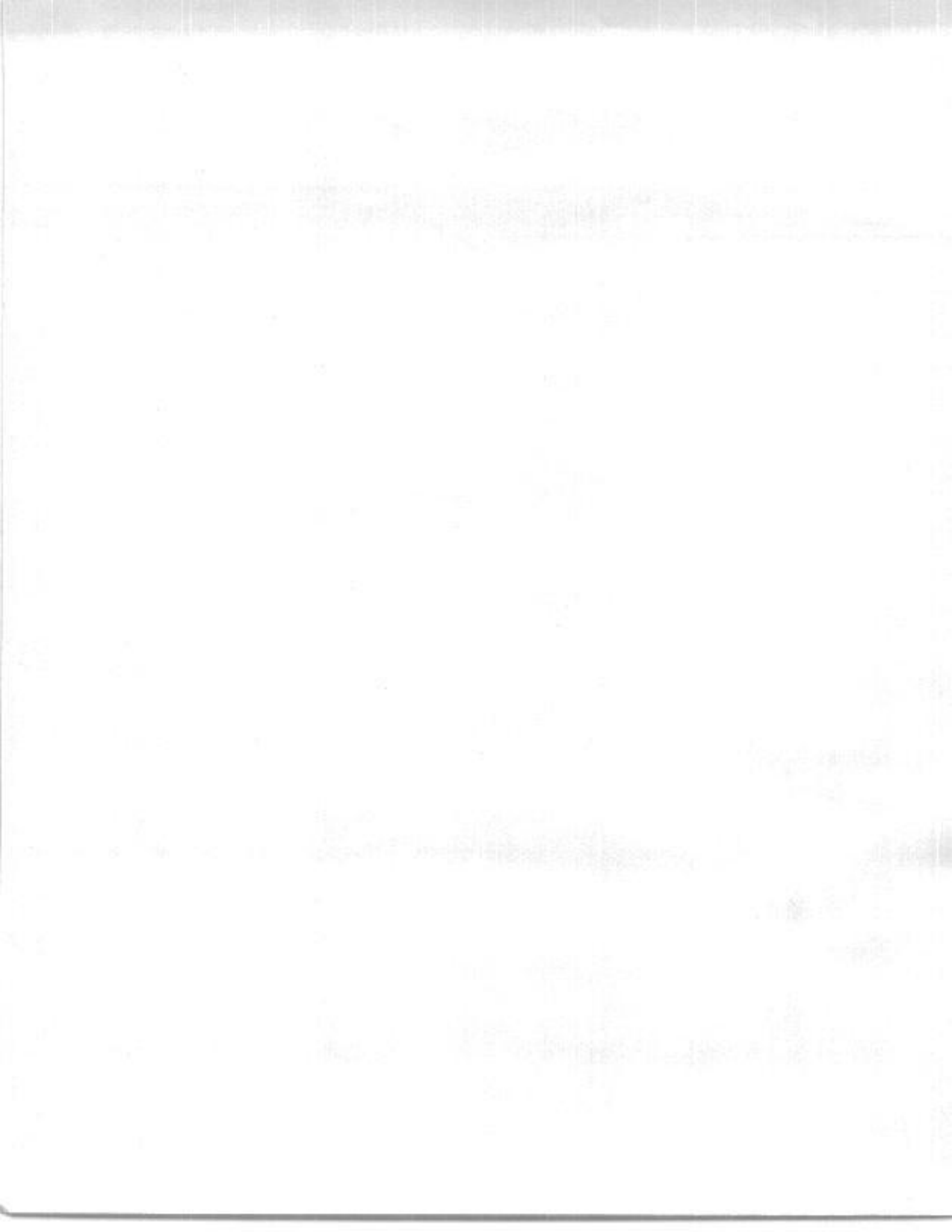
و ان سال ۱۷۸۸ هجری

۱۷۸۸ هجری

بجست از کوفت چه کرده و بار چه شیب و از انی بهرک آن کون آیه که در آن و در آن  
 کما انکم به لسان المشبه من عندک کما خلقی و جان بکون آیه که خلقی بقره من ذوالبکر  
 حجه لقصه بوم بر چه بل جیل با الهی کل البیان مدافعا با ذنک و ذلک قال و له الحق  
 تو عزتک لو تقفن البیان و من به لا یفرض عن ملک من شیء وان لا یصلن البیان و  
 فيه لا یزید فی ملکک من شیء بل ان تقبل ذلک تدخل ذلک الاهداء المشبه فی ظل  
 ظلال حبیبک وان تود بنفس کانه لم یکن لک فکر من قبل او استک با مالک الرجود  
 ملک الغیب الشهود بان تو به الکل علی السوجه الی ان فضلك و فضالت و قدما  
 من اشارات القبل والبعد و تعرفهم لا تعلمه کما بک لیسکوا بجهرا فیه لان صفات  
 فيما تزل بالیس و محبک فما اوله فی کتبک و از احک انک المشبه الی  
 المعالی العزیز الیکم ای الله ابدی و شاهد و گواهی که اجدید و صبیح البیان و ان  
 خبر طالب رضای تو بیزده و انشاء الله بضايت و ترا صدیقه همیشه او انک چشم  
 بنظر اکبر بیزده و قلب بصدیقه امر متوجه و آنچه درین و وارد آن شد و خالصا الی حبیبک  
 خدمت دوستان تو معرفت داشته که شاید نفوس قابله از کون حیوان که در ایام خود  
 از اصبح فضل و احسان جاری شد با انا مندر و مطلع امر و مشرفا فی نتیجه نمایند  
 و چندی بود که انصبت صحت بر نفس احتیاد و نفوس تا آنکه درین ایام شاهد شد که  
 غیبی بیه خله انبه از شطر نفوس غافلانه حرکت آمد و بجم آن رفت که بعضی از ابصار ضعیفه  
 بود نماید انرا انصبت مترا علیک و بنده داعی اسواک بره و فی الاوم شمرد که بعضی از امور  
 و انده را خدمت احیای تو که بر سالی استقامت و صدق اند و از حیوان غنايت و شکر



عرض شد نکو و آن لازم نیست جمیع درگاه عرض و شرف بر زمین تا آنکه بود از آیات است  
از مصدر فرزند و این بعد از نظر وجهی بر می خورد آیه از معانی مثبت نازل و این سخن را بهین علم خود  
فرمودند این بعد از آن مورد که نظر باین شد که در آورده است که باین هم موافق شده تا آنکه برخی  
از آیات آیه نازل حضرت این است که منفراتند و فکر نمایند چه سبب این سخن با عظم نامیدم  
این بیان که از مطلع و حقیر ظاهر شد این بعد از هر بسیار مضطرب و متزلزل تا در مورد  
ولکن متوکل علی الله ساکن بودم و هیچ وجه بر سوال جاریت فرودم تا آنکه فردی خدای است  
و اقبال یکی از اهل مدینه تلقی، عرش عرس شد از جهت مخصوص او از معانی آیه نازل در آن  
لوح مفضلا امور آن حادثه این ارض ذکر فرمودند و آنچه حال موجود است بعد از آن  
آن لوح این بعد در است که سبب این خطیب این سخن این ای کتب است که به حال تصدیق  
وارد میشود تا آنکه بود از آیات یکی از همزمان با این سخن از صاحب بر لوح و جهال بر خاستند  
خود او خالی و نظام بود عریضه با احتیاطی در عرض داشت و در آن عرض از آن است  
خود بود در جواب و بلسان بازی از صاحب خبر، سجانه نازل و مورد آن است  
هو الله عاشق با نور مشرق النهار شمس و خرد پی جانی که اگر خطبه ازین سبب فرمود  
نماید از صفای محبوب نه نگردد عشق نفس مرده قبول نکند از او شکر مرده شکر است  
از عاشقان الهی و صدقات و شکر در خود را در پیشگاه محبوب مکان نموده اند و تصور  
اذان اشغال با محبوب و اصفای حضرت مقصود بوده نه فکر نفس و هوای حال حاضر  
اوه و مفاصرت مقصود نازل و کلماتی است بفرمود که که میگوید و چه میگوید تا  
لو عرفتم و علمتم ما و راه سیر انبیا راه من است از یکم انوار الی اخرهم انکم خباثه ما



سال نسیب و مهم

۱۸۷۱ م

واقعات سال ۱۲۸۸ هـ ق

و ایام هجرت لیل و نهاراً از شمار اداره آیات واضحه صریحه در ذمهی عباد از ما علم

به الله نازل و با طرف ارسال میند ما انکه الحمد لله بعضی از عباد بما اراد به الله

عارف شدند و عالم گشتند و غنچه نقد پس و نیزه امریه الهیه ما بین مویه مرور خود نظر

بعدم اطلاع ناس از او امر الهیه تفصلاً طعم از لسان احدی اینکلمه استماع شد بحسب

عما سلف نسل الله ان برضهم علی القدریس و التبریه و العمل بما امروا به من لدن علمیم خیر

باری نفس ظالم و ضافلی الا وال سرا باعمال شنبه مغر لبعودند و انبند بکرات هر

نصیحت مضمون چه در عیان وجه در اوض سر وجه در سخن اعظام که شاید مکنه شو

و از خواری غفلت منبیه شوند ابد یا اثری نمود ما تا اثرت فیه کلمات المنعیه و بیانات

الثاقبه المعلنه ما انکه در ضافلی با بعضی انصاری جهره بشری و اعمال شنبه مغرول

گشت لذا اطرد الله بساطانه و با خبیثین هم بعضی سید هم و افاجان متصل شد چند

از میان آمدت برین عریضه باحث امس و رساد مشعر بویه از خطبات قبل همچنان

بیم بود عریضه لغری و لکن چون بکرات توبه نمود و بعضی عود و پشانی الله از او ظاهر لغری

مقبول بنفاد و بعضی اعمال از او ظاهر که شبه و مثل نداشته و سبب تصبیح امر الله بن عبدا

گشته انبند نانه درست نداشته که ذکر نماید شاید که ملائکه ناشارت اعمال آن خبیث

مردود و در ارض نشا و و صد الا لعنه الله علی القوم الظالمین و در انصال آن خبیث

و خبیثین استغلت با و الفتنه و البغضاء علی شان الا بحصیه القلم و البیان و کن الرحمن

اخیر و ما و اطفاها انظر القدر القدر فیروز و صبر او طرد جهان قدم آن نفوس لغری

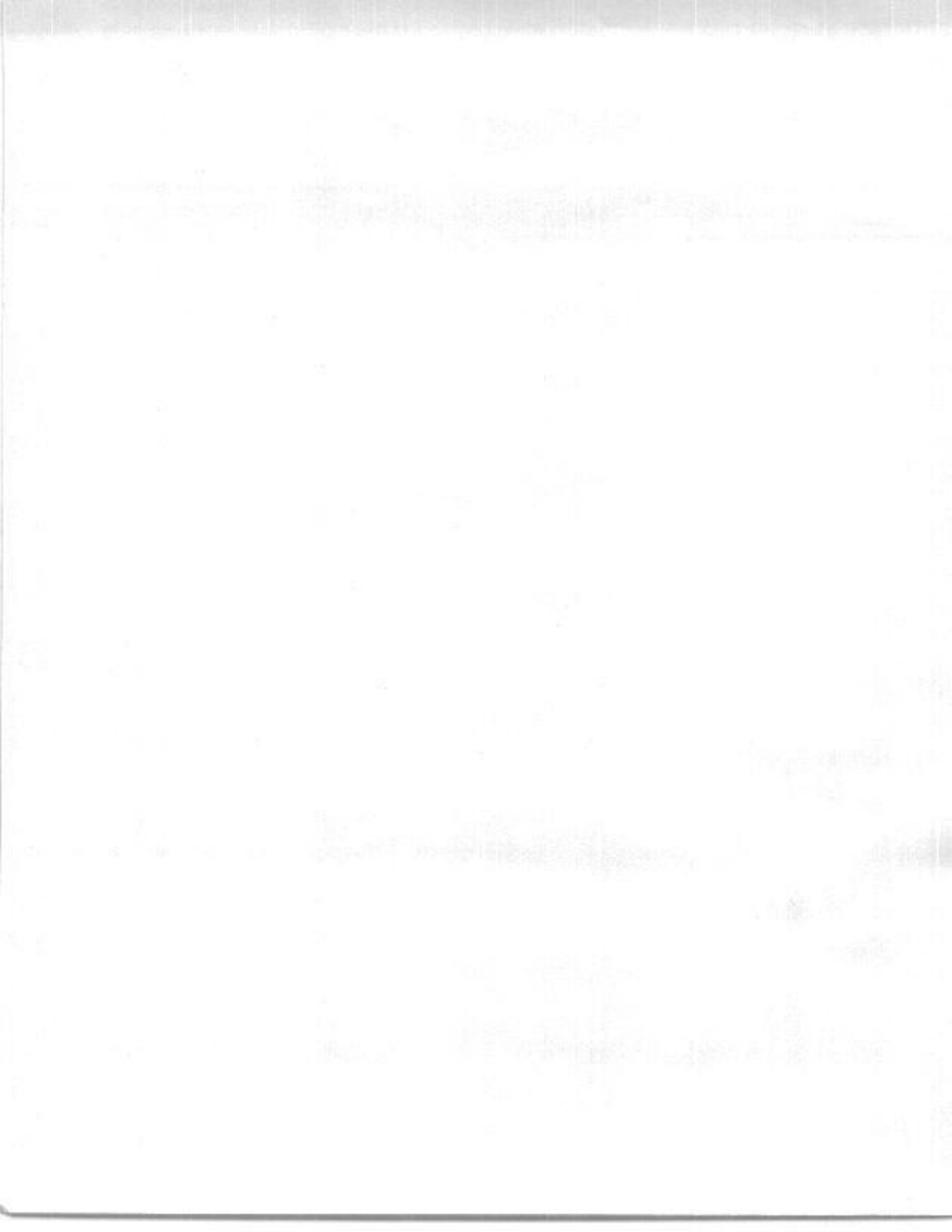
و نیزه استنشاف و بنیاد چه که اعمال و ضافلیان و افاجان خبیث و زنبه فرد کل و افصح

سأل حريث ودم

وارت سال ١٢٨٨ هـ

١٨٧١

- ابن امثاد كريك با سيب العالمين ورفاه المشركين بالاعتراف فكل الالراف ابن سبر
- فلم يذمها بك يا مخر العالمين وراو في بناح الكلاب من كل الجهات ابن مختصرها
- حلوك يا قوا العالمين فدحضت البرودة كل البرية ابن حريث بمحمد يا دارا
- فدالبية الى الغاية ابن محمد فخرجك يا فرج العالمين فدحطت الظلمة الكرا من ظلمته
- ابن اوارضياك يا ضياء العالمين فدحطت الاعناق باليقان ابن اسيد انشا
- يا مملك العالمين فدحضت الذلة الى العنابة ابن ابان غررك يا مخر العالمين
- فدحضت الاخران مطلع اسمك الرحمن ابن سرور فدحطت لعمرك يا فرج العالمين
- فدحضت الميم كل الهم ابن اسيد ليجك يا ببحر العالمين فدحطت الآيات في سجات
- الاشارت ابن اصبح اقتدرتك يا اقتدر العالمين فدحضت صفة الكائنات انشا
- ابن خوات عناقك يا وجه العالمين فدحضت المص من كل الابع ابن مطلع الانشا
- يا مخر العالمين ترى المظلوم فزير في الغربة ابن جندب يا ادرك يا سلطان العالمين
- فدحضت وحد فوج يا ان الغربة ابن مشاوي وفازك يا وقاء العالمين فدحضت
- سكات الموت كل الاقان ابن فرشتا بمرحوبانك يا عباد العالمين فدحا
- وساو من الشيطان من في الامكان ابن شراب نادك يا نور العالمين فدحضت
- اكثر الودف من سكر الودف ابن مطلع العروف يا مقصودها العالمين فدحضت
- في جبال الالام بين اهل الشام ابن اشرف انك صباحك يا مصباح العالمين
- فوا في مفرقا عن البيان من ابن ابراهيم فواك يا وقاء العالمين فدحضت
- الطنون والارهام اكثر الالام ابن مطلع ايقانك يا سكينته العالمين فد



سالی شصت و نهم

واقعات سال ۱۷۸۸ هجری

۱۸۷۱ م

نفس و باطن و سایرین را مع آنکه والله اعلم من العوالم که ارباب بحسب ظاهر از مفاخر امری  
 ظاهر شد و احوال کل را از ادب کتاب ابن امیران از مفاخر روزها و مفاخر روزها از ادب  
 بیخ و التفت بهوی ان امر کوهها و ملائحتنوا بهما و کوزمان الصابرن باوری یکی از  
 نجای آلی فضل بیس حکومت را از ابن عبد ان در بیدار استفسار نمود و بنیاد آنچه  
 در نظر بود حضرت ایشان مرفوع داشت و حال در این روزها که او از کربلا شریف آمد  
 بر تبه از بیانات الهیه در آن لیله مستفیض شوی لیله اولی صلوة شاد بود که در  
 مجلس پاشا شریف بود در آن مجلس جمع کثیر بود و جمیع در آن وقت و  
 اضطراب مجال مردم در صدر مجلس و متذاکر الس و ابدا انکم نفرین می کردید که اهل  
 مجلس بشودی و عوالمه بین خود مشغول بودند و در آن مجلس خبر حضرت محمد اعظم  
 احدی را در آن روزها بعد پاشا برخاسته مرفوع داشت که در حال دیگوشرف بیرون  
 حال مضاف هم حضرت اخذین را استظافان از در آن دیگوشرف که مجلس اجاره موسوم است  
 شریف بودند و در آن مجلس غصصین اعطین و آقا و آقا پسران و آقا میرزا و آقا  
 و آقا میرزا و آقا میرزا و آقا میرزا و آقا میرزا و آقا میرزا و آقا میرزا و آقا میرزا  
 اهل سرایه از ضباط و غیره و السیاعه سابقه در آن مجلس شریف داشتند و در آن  
 با آن حالت ناطق از جمله با بنیاد مرفوع بود که در نظر هست آری که لیله اولی  
 رسید با علی البیدل و در آن روزها و آن آری است الله البانی الامام  
 العظیم در آن مجلس با احاطت با جمیع فوائده الله اعلم من العوالم ان با مارج  
 الاضطراب عن الاطراف ان فالق الاصباح معانده هذه الظلمة الف احاطت

الحمد لله

سال هجرت و ششم

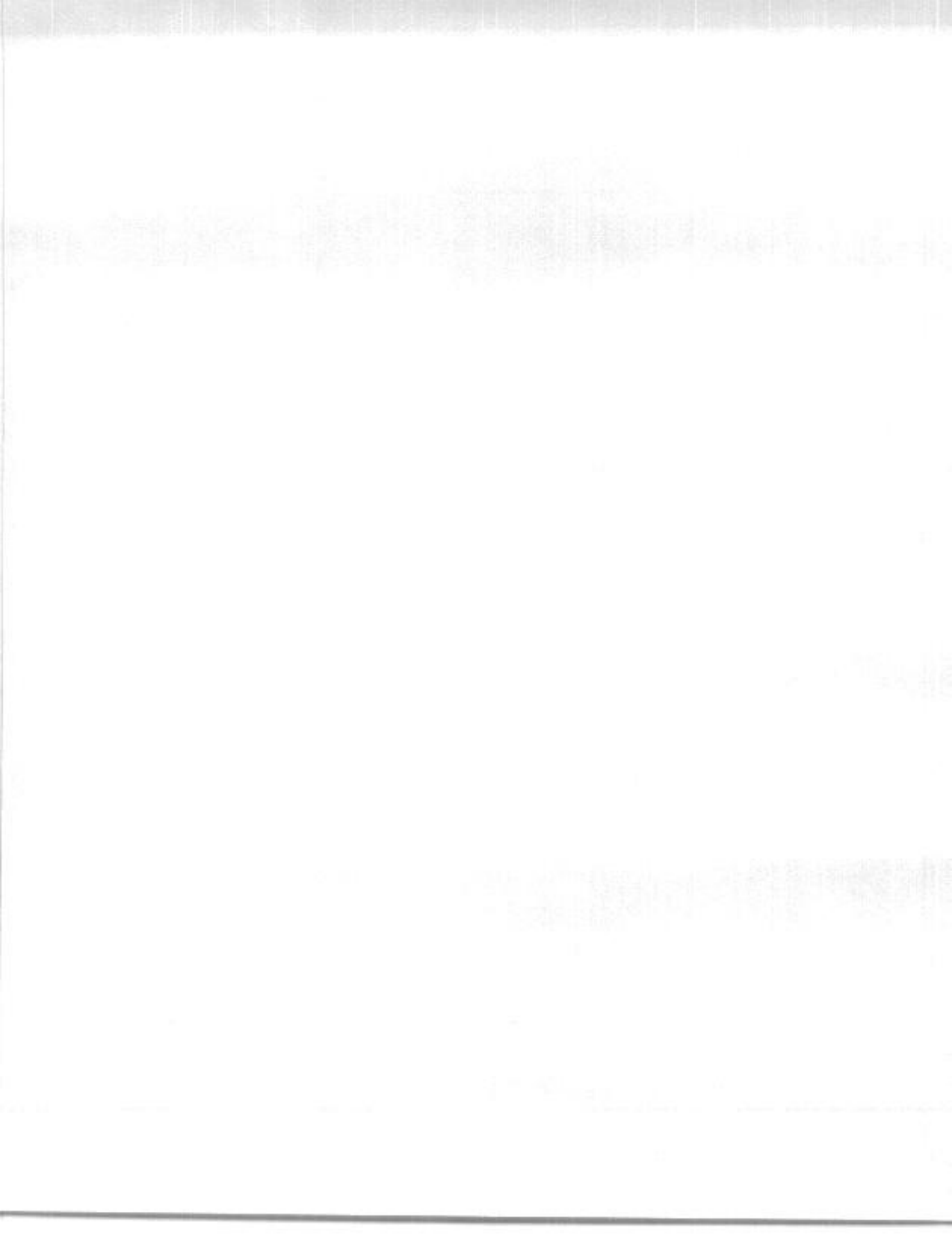
واقعات سال ۱۲۸۵ ق

۱۲۸۵ ق

بود علینا الله وحملة لنا بشهد بانك كل من فيك من نوح الذوات انما افمن فرغ صباب  
 في الميزان الترويه من افن الاطمان انه فضل ما بنا و يحكم ما بين انتم و ان احوال ابد  
 بما روين اعننا لغزوه و حبه مبارك من وجه بحضوره عن علم حضرت من كبر و حبه  
 لها الفدا و بعض اجا که در خدمت حاضر بود و فرموده بعد بجهت بیان و من و اج از جمله فرمود  
 خدا و حق بنا و کسوف الی بعض انبیاءه فی بعض وجه و غیره و جلالی الاطمان و جلالی  
 مؤثر بود و غیره و لا کونه ثوب الالهة بین الناس و لا بعدة عن فضل و غریب اول  
 عباد فی الشکر بد غیره و مناعها بیست ما الی اری عینک معضاضه و هذا عینک و الم  
 یسئل اذ ان سئل فلا اجرد کلا الیس للبر و الکرم لی الیس النیاء و الاخره بیست  
 و انت کل واحد من اهل السموات و الارض و اعطیناه ما نقر فانک من ما کون فی  
 جناح بوضعه و امثال این بیانات که اکثره در الترمذیست من جمله او کون فی و حور  
 و ده خدا و فی اوج البیان من غیره که ذکرت الی من آنچه بخاطر انبیا و انبیا و غیره  
 داشته چه عرض کنم که در این لیله مبارکه آیات و معجزات و عظمت و ساد انست  
 جاری و ساطع و اول بود کان سلسیل البیان علی من فی الاصل و محکم الی  
 فی الامم و سلسیل الترمذی علی من فی الترمذیست و بسیار او بیانات بسیار  
 در الترمذیست و در ساعت سابعه یکی از فضیلتها آنه که حال مردم و غنیان  
 و افان ادا میفرماید و در وقت آنکه در آنکه که حال مردم و حضرت فخر اکبر  
 در آنکه که جنب بیان است و افان ما در آنکه که حضرت من استم و انما  
 ایمان است حقا انبیا و سایر اجا و در نفس هر چه علی سبب و عالم حضرت







سال هجرت و تقویم

واقعات سال ۱۲۸۸ ق

۱۸۷۱ م

بپادشاه و باعانت بخاستم بعد از آنکه ام این خبر فرمودند حال ما از دست شماستیم  
 و او را امتحان بنماییم اگر باعانت مطاوعت اول بیان برخاستند فسادت بنماییم  
 او را در آنچه گفته و آنرا بنماییم که به فسادت می رسد و حال دل او ای او را دل و او را دل  
 خودی از او نرسید مع آنکه وفیعی از وفیعی او که سراسر او را و حجت بنمود با  
 او را در معرض نشاند که مخصوصا لایح و بابت رسانیم و تفصیل را هم با نام  
 داشتیم معذرت که جای نرسید این بود که بعد از عدم وصول جواب آن لایح که  
 زایل و بنیادش روی شخصی نوشته و ارسال داشت حال ملاحظه در لایح بنایند  
 آنچه بعد بر او وارد شدن از قبل خبری از من خبر لایح در آن لایح بود که بنیاد  
 طرف گفتار من طرف الغرض است و همچنین در آن لایح و ارسال او در  
 و خطت از آن زمان و ملاحظه که امیر در آن زمان حجت و آنرا در روز پنجشنبه  
 بلایا از آنجا که لا و حرف عجم و احاطه خود اخبار این من و کلا در احوال بنده  
 زایل شده و ایامه الله ان شاء الله اگر نفوس در خانی رسید و ارسال لایح  
 و آنچه بعد بر او وارد شدن از آن زمان بنیاد جمع و آنکه است و در آن لایح که بنیاد  
 و کل بر من و واقع بشود و آنکه بنیاد حجت به بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد  
 بنیاد بنیاد و عرفا بابت و همان بنیاد بنیاد و بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد  
 مشاهده بشود مع این اعلام که بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد  
 بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد  
 بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد  
 بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد

تمام

لتنظر السماء ونظر الجبال ان الذين كفروا انزلنا بهم من السماء آيات ان الذين كفروا  
 ضمه بالقدوس والرحمن في نفسه ما اوتي من الناس والاخرى نعمة بسيف الميرزا قال ان  
 فاتح البلاد قد بعث الله من ضرب على منة ليوثين الكلب يانه ذنب الشيطان قطع من  
 الرحمن فكان ان ينظر ايام غرة وظهوره باوعدة من كثر ابته فالن الاصباح كذاك  
 باخذ الله من اعرض عنه وقام على جميع امر بين العباد فلما اكلوا اسرت ارباع التراب  
 ونزلت اجاب السماء وامطر السماء من بلبلن فاذا بعرفان الله في آياته واقطع بكلمة من  
 كل الجبال قل اولى بكم وبقب السموات والارض انه قد اوتي بالقرآن با محمد النبي صلى الله  
 اذك فو قلبك بمصباح الاضواء انك اوتيت بالكتاب العظيم ثم احسنتم على الامر ببطان  
 قبا الملوكة الحصار انتهى شخصي من انفسه ان على اى من شجرة كبره بوجه الحاجات  
 فورا ومرويه وراشت فورا وهم تفصيل ذكره في قوله من سيف العظم منصف من صفات  
 اكثر بلاد من خراسان انفس عالم جاهل الكرم او سبيل على يهدى بوجه  
 كبر خبز ذكره في قوله كاد يرضى الفرس فلما اوتى لسانه خافه بعد ان قل مشركين فقل  
 مع باشاى ابراهيم بن نصر اللجان حافظه كبره في ان يطعن بكلف من سيف العظم  
 حال معارفه من صفات ان بوجه كبره في قوله وباسم الله ابراهيم عرش بلاد بلاد  
 الهمزة بعد فوضع ابن نصره ووجع مشركين باسفل الجهم املا ورحمت البلاد  
 في ان باريت به انما انه من جنس سنه كبره في قوله ناس من بلاد الهند  
 وبسبب باوى وقلوبه كبره في قوله كبره في قوله ناس من بلاد الهند  
 ولا حظه شد ان نصره ان نصره كبره في قوله ناس من بلاد الهند

سال حیات ششم

۱۸۷۱

واقعات سال ۱۲۸۸ هجری

ششمین سال که گفتم آباخشر و نشر و فیه بنده قال الامام بعد از آنکه در ششم که خود شاهد تمام کتب کذب و رجال  
 اینقدر که بشود که اندر کجا دانستی که ضلالت بعد جلیت منرا با مقابل الله و طاعت با  
 من آیات الله الملك المحسن الخیر - العیبت علیه ما امرت به من لدن الله الخیر المحبوب لیس  
 با عبد اما سمعت باطن به لسان العظمه اذا استوی علی مرثیه او یسبح علی کل شاهد و مشهور  
 قال و قوله الحق و من ما عندکم من انوارها ثم اسمعوا باطن به لسان ربکم الخیر العالم الی حق  
 بنسب الی حق و قد شرفتم شمس الحق ان اقبل الیها من سبین سما ذکر من قبل عن علیکم با الله فها  
 لا یرو الله و ابد بطنه لما سواه لا یسأل من ذکر فی انساب الاقوال و لا یعرف با عندکم من کتاب اهل  
 الجلال لقریب الیه بعد من نور و وجهه و یضاد که انک امرت به آیه و ارجع من نعم الله المسئل انک  
 و و که جل کبرایه من اجاب الاحمر و من ذلک مستحسانه غیر از شکیب و مباد او تمام انفاذ است  
 ان اخرج منه با حق سلطانه ثم نفس هذا الامر الا عظمه انک یطو کل فطره ضد الاله الاله با اشد  
 المسئل الی حق الخیر الکریم گفتم ای مرد لرجه الله میگویم و خا لیس الله ذکر بنام من غیر این است  
 و از این معانی کتب خود در هر صوره و صوره تا با بر و ای رحمت و عبادت بحور کرم را با هر صوره  
 و تا و شوی، البوم نیم دل الله ثم ذریه من خیرهم بل یسوت است و این آیه مبارکه از قبل  
 این بوم نازل شد چه که در این ظهور واضح و برین گشت که نفس حق در سلطان است کل  
 و شرک و شبیه اخذ خود و متواهد خود اگر چه از قبل اهل طل با این بیان مفروض و محض خود  
 و کن اکثر کاذب و در آن چه که هر روز مشرب از این کتب با این در و در این مقام آنچه  
 من و در و این بعد معروض داشت ذکر خود البوم که با این است گفتم هر چه بین آیه که هر روز  
 بگذارد این نفس مردود که اولی ثان را در قضای خورشید و در شو ناخبرانه از آیه

تجدید